

سخن مدیر مسؤول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت موسی کلیم الله ﷺ در گفتاری کوتاه و جامع، خدای تعالی را بدین گونه می شناساند:

قال ربّنا الذي أعطى كلّ شيءٍ خلقه ثمّ هدى.^۱

گفت: خداوندگار ما، همان کسی است که هر شیء را به خلقت مشرف داشت و برای او رایت هدایت برافراشت.

تدبّر در این آیه ی کریمه، حقایق فراوانی به ما می فهماند. آن پیامبر بزرگ، دو موهبت بزرگ و بی مانند الاهی را به عنوان شناساننده ی خدای حکیم، بیان می دارد: خلقت و هدایت.

خلقت و هدایت، دست کم در سه مورد با هم اشتراک دارند:

۱. به کمک اسباب و وسائط، پدید می آیند و به دست ما می رسند.
۲. لطف خداوند متعال، نه تنها در پدید آوردن این دو موهبت، بلکه در تداوم آن ها نیز مشهود است.

۳. انسان در لحظه لحظه ی حیات خود، به این تداوم نیاز دارد. در بخش اول، می توان گفت که وسائط خلقت هر انسان، پدر و مادر او هستند و واسطه ی هدایت وی، پیامبران و امامان علیهم السلام. در باب تداوم نیز می بینیم که تداوم نعمت خلقت به آب و هوا و غذا و غرایز گوناگون است، در حالی که نعمت هدایت، به وسیله ی تذکرات معنوی و ارشاد و سرپرستی روحی پیامبران و امامان، تداوم می یابد. آن گاه با نگاهی ژرف به خود، می یابیم که ما، به هر دو نعمت نیاز داریم، نیازی که در لحظه لحظه ی زندگی ما دیده می شود.

اما در این میان، نعمت هدایت بر نعمت خلقت، دست‌کم در دو مورد برتری و امتیاز ویژه دارد: یکی در همان نیاز همواره، و دیگری در منت نهادن خدای رحمان.

نیاز همواره را در آن جا می‌بینیم که در نخستین آموزه‌ی عملی دین - نماز - ما را بر خوانِ معنوی سوره‌ی حمد می‌نشانند. و در آن جا، پس از بیان مقدماتی - که هر یک، پله‌ای در نردبان صعود معنوی است - مهم‌ترین خواسته‌ی ما از خداوند تعالی، «هدایت به صراط مستقیم» است: «اهدنا الصراط المستقیم»^۱ این دعا - که هر فرد مسلمان در طول روز، دست‌کم ده بار، آن را می‌خواند - در هر بار خواندن، دعایی جدید است. و هر بار که مستجاب شود، ره‌آوردی تازه برای انسان دارد. خداوند حکیم، در میان تمام نعمت‌های خود، تنها به همین موهبت پیوسته، بر انسان منت نهاد:

لقد منّ الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا...^۲

و در میان تمام نعمت‌ها، همین نعمت ویژه‌ی برگزیده است که انسان را در روز پاداش و کیفر، در باره‌ی آن مورد سؤال قرار می‌دهد:

ثم لتسألن يومئذ عن النعيم.^۳

روایات ماثور از امامان معصوم علیهم‌السلام برای ما بیان می‌دارد که مراد از این نعیم، هدایت و ولایت است. مدلول این روایات، مورد تأیید عقل سلیم است؛ چرا که نعمت‌های فراوان خلقت، زمانی به سود انسان خواهد بود که در مسیر هدایت، آن‌ها را به کار گیرد، وگرنه جز خسران و زیان، بر انسان نمی‌افزاید. مثلاً خداوند به انسان حکم می‌کند که از نعمت‌هایی که وی به عنوان امانت‌دار در اختیار خود گرفته، انفاق کند.^۴ یا به او می‌فرماید که با رعایت تقوا، از همه‌ی نعمت‌های مادی بهره‌گیرد.^۵ نیز از او می‌خواهد که نعمت‌های الهی را که به تسخیر او درآورده

۲. آل عمران (۳) / ۱۶۴.

۴. أنفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه: حدید (۵۷) / ۷.

۱. حمد (۱) / ۵.

۳. نکاتر (۱۰۲) / ۸.

۵. مانند (۵) / ۴؛ انفال (۸) / ۶۹.

شکرگزارد؛^۱ یعنی در مسیر صحیح به کار گیرد.

اما شیوهی انفاق و تقوا و شکرگزاری چیست؟ کدام آیین است که عدم اجرای آن، به کفران نعمت و تباه‌سازی موهبت‌های الهی می‌انجامد؟ این پرسش را باید از واسطه‌های نعمت هدایت پرسید و پاسخ گرفت. و این پاسخ، برای انسان بسی گران‌بها تر از نعمت‌های مادی است.

کسی که این نیاز پیوسته - نیاز به هر دو نعمت: خلقت و هدایت - را با تمام وجود بیابد، به خوبی خطاب الهی را درک می‌کند که فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.^۲

احساس فقر در آستان این غنای مطلق، بزرگ‌ترین فخر انسان است. حجت‌های خدا با تمام وجود خود یافتند که:

بنده را سر بر آستان سودن بهتر از پا بر آسمان بودن
بدین رو، با تمام وجود به درگاه الهی عرضه داشتند:

أنا عبدك الضعيف الذليل الفقير المسكين المستكين...^۳

و خاضعانه از خدای خود خواستند که در ازای هر عزت ظاهری در میان مردم که نصیب آن‌ها می‌شود، خدای بزرگ، ذلتی باطنی در درون نفس خودشان به ایشان مرحمت فرماید.^۴ آن گرامیان، رمز بزرگی را در همین خاکساری یافتند و بدان عهد بستند و بر آن پای فشردند.

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

نقطه‌ی مقابل این احساس نیاز، «استغنا» است؛ یعنی این‌که فرد، خود را بی‌نیاز از لطف خدایش بداند و غنی بخواند. وقتی این باب شیطانی بر انسان

۱. سَخَّرَ لَكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: جائیه (۴۵) / ۱۲.

۲. فاطر (۳۵) / ۱۵. ۳. دعای کمیل.

۴. وَلَا تَحْدُثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتُ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقُدْرَتِهَا صَحِيفَةَ سَجَادَتِهِ، دَعَايَ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ (دَعَايَ ۲۰).

گشوده شد، راه طغیان بر او هموار می‌گردد.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاغِي. ۱

تداوم این طغیان، انسان را از اوج «احسن تقویم» به حضيض «اسفل سافلین» می‌کشاند، تا آن‌جا که در پایان این راه، انسان به «طاغوت» بدل می‌شود. بدیهی است که این استغنا، منحصر به نعمت‌های مادی نیست؛ بلکه از دست‌یابی به قدرت‌های روحی نیز می‌توان احساس بی‌نیازی کرد و به طغیان رسید.

نیز، این استغنا، گاه در برابر خدای مَنان است و گاه در برابر واسطه‌های وصول نعمت‌های خداوند؛ یعنی حجت‌های بر حقّ الاهی (پیامبران و امامان). احساس نیاز به اولیای الاهی نیز به معنای احساس نیاز به بارگاه خداوندی است؛ چرا که خداوند حکیم، خود به مؤمنان امر فرمود که به درگاه او وسیله جویند.^۲ یافتن فقر به خداوند متعال، در «دعا» جلوه می‌کند، و احساس نیاز به اولیای الاهی، در «زیارت». این دو عبادت بزرگ - که انسان را برای رسیدن به توکل و توسل یاری می‌کنند- ذخیره‌های الاهی هستند که به انسان داده تا روح استغنا را در او بشکند، مبادا که انسان به راه طغیان بیفتد.

هر بیان و گفتار و برنامه‌ای که برخلاف این مسیر باشد، برخلاف توحید است. از سویی، پیوند استوار گسست‌ناپذیر میان «توحید- ولایت- مهدویت» در همین جا جلوه می‌کند.

از زاویه‌ای دیگر به این منشور الاهی بنگریم:

آیا با ظلم، می‌توان مانع رسیدن فردی یا جمعی به این نعمت‌ها شد؟ بررسی واقعیات نشان می‌دهد که گاه می‌توان با ظلم فردی (= ظلم بر خود، گناه)، خود یا دیگران را از نعمتی مادی یا معنوی محروم کرد. برای نمونه، در روایات، از گناهانی سخن گفته‌اند که «باران آسمان را حبس می‌کند».^۳ در این حالت، گناه محرومیت

۲. مائده (۵) / ۳۵.

۱. علق (۹۶) / ۶-۷.

۳. «الذنوب التي تحبس قطر السماء» دعای شب عرفه.

دیگران از آن نعمت، به عهده‌ی کسی است که با گناه خود، سبب آن حرمان شده است. دامنه‌ی این آثار و پیامدها تا آن جا می‌رسد که به گفته‌ی قرآن: **ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی الناس**.^۱ قرآن، حتی از پیامدهای نسیان و خطا هم سخن می‌گوید: **ربّنا لا تؤاخذنا إن نسینا أو أخطأنا**.^۲

گاه، ظلم دیگران بر نعمت الاهی (بغی و تجاوز ناحق)، امکان دست‌یابی آسان به امکانات هدایتی را دشوار می‌سازد؛ همان‌گونه که ظلم مشرکان قریش، سبب شد که پیامبر رحمت و هدایت برای مدّتی، از دیدرس مردم دور بماند و در غار پنهان شود. فراتر از آن نیز می‌توان نگریست: مگر پیامبران مکلف نشده‌اند که به اندازه‌ی عقل مردمان با آنان سخن بگویند؟^۳ و مگر مردم، عقل خود را تا چه اندازه شکوفا کرده‌اند که بیشتر در معرض تابش انوار تابان عقل کامل پیامبران قرار گیرند؟ آیا این‌گونه محدود کردن پیامبران، ظلم به آنان نیست؟

با وجود تمام این نکات، خداوند متعال، نور خود را در هر حال، به اتمام می‌رساند، با وجود تمام توطئه‌هایی که کافران و مشرکان به کار می‌بندند.^۴ این است که زمین خدا، هرگز از حجّت حق خالی نمی‌ماند، چه آن حجّت، در اوج شهرت و غلبه و اقتدار باشد یا در حضيض گمنامی و ناامنی و تنهایی.^۵ اساساً در برابر نور الاهی، این‌گونه اوج و حضيض‌ها معنی ندارد. ولیّ الله، غالب باشد یا مغلوب، در امان یا ناامن، در کاخ یا زندان... در هر حال، در جایگاه ولایت قرار دارد. مگر آن مقام را مردم به او داده‌اند تا مردم از او بگیرند؟ البتّه نور خورشید، بدون حضور ابر تیره، بیش از آن به همه می‌رسد که در ورای ابر. و البتّه هر کس که مانع تابش همگانی نور خورشید گردد، باید ظلم خود به آن نسل و نسل‌های بعدی را - تا قیام قیامت - پاسخگو باشد. اما نکته این است که برای مؤمن بصیر، در مقام حجّیت

۱. روم (۳۰) / ۴۱.

۲. بقره (۲) / ۲۸۵.

۳. **إنّا معاشر الأنبیاء أمرنا أن نکلّم الناس علی قدر عقولهم**: کافی ۱ / ۲۳.

۴. کمال‌الدین / ۲۹۴.

۵. صف (۶۱) / ۸.

حق و تداوم هدایت، غیبت و ظهور حجّت حق یکسان است. به تعبیر امام سجّاد علیه السلام خداوند به کسانی که در زمان غیبت، به راستی، قائل به امامت امام عصر علیه السلام و منتظر ظهور حضرتش باشند، «چنان عقل و فهم و معرفتی عطا کرده که غیبت آن امام همام برای آنان به منزله‌ی مشاهده است.»^۱

این مطلب، بخشی از پاداشی است که خداوند می‌بخشد به کسانی که اضطرار خود را «نسبت به حجّه‌الله» یافته‌اند، نیاز خود را به «ولی‌الله» بیش از نیاز به آب و هوا و غذا می‌دانند و صادقانه در راه رسیدن به حضرتش می‌کوشند و جهاد می‌کنند. وعده‌ی صادقانه‌ی الاهی به چنین کسانی، «هدایت آنها به راه حق» است.^۲



قبول ولایت الاهی یعنی برقراری پیوندِ همواره با حجّت خدا در هر حال. اهمّیت این اصل، تا آن‌جاست که از فرایض دیگر، بالاتر است. دقّت در این موارد- که برگرفته از احادیث معصومین علیهم السلام است- گوشه‌ای مهم از این حکمت الاهی را می‌نمایاند:

نماز- که در میان فروع احکام، عمود دین است- در حالات خاصّی، از انسان ساقط یا شکسته است؛ همان‌گونه که روزه در زمان بیماری و مسافرت، حجّ و زکات در زمان عدم استطاعت و جهاد در صورت بیماری یا عذرهای دیگر؛ اما برای ولایت در هیچ حالت و هیچ زمان و برای هیچ‌کس، امکان رخصت نیست.

این کلام، ابعاد گونه‌گون دارد. از جمله آن‌که: در هر حال، باید از ولایت کسب تکلیف کرد. روزه‌نگرفتن فرد در حال سفر و بیماری، شکسته شدن نماز در حال سفر، عدم وجوب حجّ در زمان ناداری و عدم امنیّت، خود دستور ولایت است. اما باید دانست که: «زین قصّه، هفت گنبد افلاک پر صداست». ژرفای کلام، منحصر به فروع دین نیست. حتّی درک صحیح از توحید و نبوّت و معاد نیز در گروه

۱. ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة: احتجاج ۲ / ۵۰.

۲. و الّذین جاهدوا فینا لنهدیّتهم سلینا: عنکبوت (۲۹) / ۶۹.

قبول ولایت است. برای رسیدن به این نتیجه، کافی است که به روایات باب توحید و نبوت در برخی از مجامع حدیثی بنگریم که پرتو ولایت بر آن‌ها سایه نیفکند. است: جسم دانستن خدای سبحانه، نفی عصمت پیامبران، رواج روایات ضعیف توسط دانشمندان غیرمسلمان، اهمیّت دادن فراوان به کلمات ابوهریره‌ها و کعب الاحبارها، قداست دادن به غاصبانی ستم‌پیشه و فاسق هم‌چون خلفای اموی و عباسی و انباشتن کتاب‌ها از مطالبی در جهت توجیه جنایات آنان، بخشی از این شواهد است.^۱ البته شوون ولایت، منحصر به ابعاد تعلیمی آن نیست و ابعاد تربیتی آن نیز خود فصلی جداگانه می‌طلبد.

به هر حال، نیاز به ولایت، در لحظه لحظه‌ی زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، یافتنی است نه شنیدنی. دیدن یا نادیدن پیامبر یا امام، نقشی در آن ندارد. همان‌سان که اویس قرنی از ندیدن پیامبرش زیان ندید، دیدن پیامبر برای ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب و مانند آن‌ها، جز خسران نیفزود. پیامبر و امام، نور الاهی هستند و جلوه‌ای مانند قرآن دارند که: «برای مؤمنان، شفا و رحمت است؛ ولی بر ستمگران جز خسران نمی‌افزاید»^۲

در نور بودن قرآن تردید نیست؛ ولی آن سخن دل‌پذیر در دل سخن‌پذیر می‌نشیند و در مورد دل‌های بیمار، تنها بیماری آنان را می‌افزاید. به هر حال، در تمام این حالات، اصل بر ایمان ژرف و ولایت راستین است که دیدن یا نادیدن جسمی و حضور و غیبت ظاهری امام معصوم، تفاوتی در آن ندارد.

این مقصد نورانی، باید نقطه‌ی هدف برنامه‌های تربیتی ما- اعم از برنامه‌های کودکان، نوجوانان، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیّه و پژوهش‌های دینی- باشد. آیا اکنون چنین نقطه‌ای نورانی را تا چه حدّ می‌توان به عنوان هدف نهایی این‌گونه برنامه‌ها دید؟ پاسخ به این پرسش، نیاز به بررسی جدّی دارد.

۱. از جمله، بنگرید به کتاب ابوهریره نوشته‌ی علامه شرف‌الدین.

۲. اسراء (۱۷) / ۸۲.

برای دست‌یابی به این هدف، به نظر می‌رسد که برنامه‌ریزان، خود باید ابتدا به این احساس نیاز رسیده باشند. خود باید هم‌چون کویر تشنه‌ای که در انتظار باران است و بیماری که دستان شفا بخش طبیب مهربان را انتظار می‌کشد، هر لحظه نوشداروی توکل بر خدای رحمان و توسل به اولیای منصوب و منصوص الاهی را بر دردهای درون نهند. به تعبیر بیش‌بهای امام امیرالمؤمنین علیه السلام: «خود را پیش از دیگران تعلیم دهند و پیش از آن‌که به گفتار ادب آموزند، به کردار تأدیب کنند.»^۱ اگر چنین مقدمه‌ای حاصل آمد، آنگاه می‌توان گام بعدی را گفت: رساندن دیگران به این احساس نیاز و ضرورت و اضطرار. تأکید می‌شود که بدون آن مقدمه، رسیدن به چنین نتیجه‌ای مقدور نیست.

ذات نایافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی کی بود بر صفت آب دهی؟

به تعبیر زیبای فقیه بزرگ شیعی جناب صاحب جواهر:

بالاترین مصداق امر به معروف و نهی از منکر، امر خود به معروف و نهی خویش از منکر است؛ خصوصاً برای اولیای امور و دست‌اندرکاران تعلیم تربیت دینی.^۲

آتش مقدس هجرانِ آن جان جهان را، تنها کسی بر جان‌ها می‌تواند افکند که خود، این شعله‌ی آسمانی را بر جان خود افکنده باشد.

نکته‌ی دیگر در این مورد، مراقبت در رفتارهای فردی و اجتماعی و دوری از گناهیانی است که مانع از دست‌یابی به آن نور الاهی می‌شود. لذا امام عصر علیه السلام به پیروان و دستداران خود آموخت که در دعای خود بخوانند: «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة وبعد المعصية...»^۳ بدین ترتیب، نه تنها باید این دعا را بر زبان برانند، بلکه از ژرفای جان بخوانند و عمل به درون مایه‌ی آن را آیین‌نامه‌ی زندگی بدانند: در زمینه‌ی وظیفه‌ی چشم و گوش و دست و زبان و دیگر اعضای بدن، وظایف

۱. من نصب نفسه للناس إماماً فعليه أن يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره... نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۳. مفاتیح الجنان.

۲. جواهرالکلام ۲۱ / ۳۸۲.

گروه‌های مختلف اجتماعی از معلّم و متعلّم و امیران و مردم و دیگران. این است برنامه‌ی جامعه‌ی آرمانی مهدوی و این است چشم‌انداز آن فضای آرمانی آسمانی.

ناگفته پیداست که فاصله‌ی میان جامعه‌ی موجود تا جامعه‌ی موعود، آن‌چنان زیاد است که در نگاه اوّل، انسان را نومید می‌کند. اما امید، تنها به رحمت الاهی است، همان رحمتی که «اگر می‌خواست انسان‌ها را به دلیل گناهانشان مؤاخذه کند، عذاب را به شتاب بر آنان می‌فرستاد. ^۱ و هیچ جنبنده‌ای را روی زمین، زنده نمی‌گذاشت.» ^۲

در آستانه‌ی بارش باران رحمتی هستیم که: **إِذَا وَعَدَ وَفَا وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَا** ^۳: به وعده‌ها وفا می‌کند و تهدیدها را می‌بخشاید. وعده‌ی او، افزونی نعمت در برابر شکر است و تهدید او، عذاب شدید در برابر کفران نعمت ^۴. وعده‌ی او، در صحنه‌ی فردی هدایتِ افرادی است که حرمت خدای را پاس دارند و ولیّ او را بزرگ شمارند ^۵ و در صحنه‌ی جمعی، تکامل عقل‌ها با ظهور آسمانی آن امام همام، زمانی که پای در رکاب می‌نهد و دست بر سر آدمیان می‌کشد. ^۶

این وعده‌ی تخلف‌ناپذیر الاهی است که به آدمیان داده است و به بیان امام جواد علیه السلام: ظهور قائم، در زمره‌ی وعده‌های الاهی است که خداوند، خلف را در وعده‌ی خود، روانی دارد. ^۷ **رَبِّ الْعَالَمِينَ** جامع علوم انسانی
امید، آن داریم که تحقّق این وعده را هر چه زودتر به چشم خود ببینیم.

۱. لعجل لهم العذاب: كهف (۱۸) / ۵۸. ۲. ما ترك عليها من دابة: نحل (۱۶) / ۶۱.

۳. مصباح المتهدّد / ۵۶۶.

۴. لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد: ابراهيم (۱۴) / ۷.

۵. حدیث امام حسن عسکری علیه السلام بحار الانوار ۲ / ۸۸ تکامل عقول.

۶. کافی ۱ / ۲۵۰. ۷. غیبت نعمانی / ۲۵۰.



پښتونستان کاليج اټلانتک ټکنالوجي
پرتال جامع علوم انساني